

حکومت و مردم در اندیشه مولانا

محمدحسین جمشیدی*

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس

(تاریخ دریافت: ۱۳/۳/۸۸ - تاریخ تصویب: ۱۸/۱۰/۸۸)

چکیده:

رابطه حکومت و مردم مسأله انسان است که اندیشه غالب متفکران بزرگ را به خود مشغول داشته است. مولانا محمد بلخی نیز این مسأله را در سراسر آثارش مطرح ساخته و با تأکید بر ویژگی‌هایی چون عدالت، دانش، فضیلت و معنویت که بیانگر صلاحیت حکومت اند حکومت مطلوب را حکومت باطنی و معنوی می‌داند که پی‌آمدش حکم راندن بر دلهاست. رهبر چنین حکومتی ولی خدا (انسان کامل) است که حکمرانی اش مظهر شاهی و تدبیر اوست و نمونه عینی آن فرمانروایی پیامبر اسلام (ص) است. چنین حکومتی دارای چهار ویژگی عدالت، معنویت، فضیلت و تدبیر است. در نگاه مولانا رابطه حکومت و مردم در اصل نگرهبانی، پرورش و مهرورزی است نه قیمومیت و سلطه. او با توجه به تأثیر بنیادین حکومت بر مردم این رابطه را با تشبیهاتی چون «روح و جسم» و «حوض و لوله‌ها» و... بیان می‌دارد و بر مسئولیت‌های تساهل، تسامح، مهرورزی، عدالت، خدمت‌گزاری و... تأکید می‌ورزد.

واژگان کلیدی:

مولوی، حکومت، حکومت معنوی، سلطنت باطنی، مردم، عدالت، فضیلت، انسان کامل

Email: jaam110a@gmail.com

* فاکس: ۸۲۸۸۳۶۱۷

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

«آزادی و اختیار انسان با تکیه بر دیدگاه حکمای مسلمان»، شماره ۵۴، سال ۸۰؛ «رابطه حکمت مدنی و عدالت در فلسفه سیاسی اسلام»، شماره ۶۹، سال ۸۴؛ «مفهوم و چیستی حکومت در اندیشه سیاسی شهید صدر (ره)»، شماره ۳، سال ۸۷.

مقدمه

یکی از اساسی ترین مفاهیم و مسائل انسان، جامعه، سیاست و زندگانی سیاسی «حکومت» و رابطه آن با مردم است که بسیاری از مسائل دیگر زندگانی از عقاید گرفته تا رفتار و گفتار آدمی با آن ارتباط تنگاتنگ دارد. چه حکومت نهادی است در وهله اول انسانی - که می تواند تحقق بخش جانشینی انسان از سوی خدا در زمین باشد- و در وهله دوم، اجتماعی. پس حکومت ضرورتی است حیاتی و اجتناب ناپذیر برای نوع انسان در کره خاکی. از همین روی امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید:

«و انه لا بد للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی امرته المؤمن و یستمع فیها الکافر...» (مجلسی، ۱۴۱۶ه، ۳۵۸/۳۳) (و بی گمان چاره ای برای مردم از حاکم و امیر نیک یا بد نیست که در فرمانروایی او، انسان با ایمان بکوشد و کافر در آن بهره خویش را بیابد...).

در این بیان متین و عمیق، فلسفه وجودی حکومت بیان شده است. بدین معنا حکومت یک ضرورت اجتناب ناپذیر برای مردم است و جایگزین و بدلی نیز نمی یابد. هر چند حکومت در اصل رهبری و فرمانروایی است که خود بیانگر رابطه ای دو سویه و مبتنی بر فرمان دادن و اقتدار از یک سو و فرمان بردن و اطاعت از سوی دیگر است. اما در ماهیت آن، در انواع و گونه هایش و در چگونگی اش بین اندیشمندان اختلافات جدی وجود دارد و هر اندیشمندی بر گونه یا نوعی خاص از آن تأکید می ورزد. به عنوان مثال، افلاطون از حکومت فیلسوفان به عنوان بهترین حکومت نام می برد؛ در حالی که ارسطو، حکومت پادشاهی را بهترین (عالم، ۱۳۷۵، ۲۶۹) می داند.

در جهان اسلام و ایران نیز اندیشمندانی بزرگ در تمام حوزه های معرفتی برخاسته اند که به مسأله سیاست و حکومت توجهی خاص مبذول داشته اند. در بین حوزه های معرفتی مشرق زمین، یکی از حوزه های بسیار مؤثر در فرهنگ و تمدن این خطه، عرفان بوده است؛ با نمایندگانی بزرگ که همگی راه رهایی انسان را در سلوک فردی دانسته اند. البته بزعم نویسنده بسیاری از عارفان پیش از آنکه عارف باشند انسان بوده اند و نمی توانسته اند نسبت به سرنوشت انسان ها بی تفاوت باقی بمانند. لذا اگر مواردی دیده می شود که اهل نظر با دید منفی به قدرت سیاسی و حکومت نگریسته اند این نگاه متوجه اساس قدرت سیاسی و حکومت نبوده است بلکه متوجه صاحبان سلطه و استفاده های ناصحیح از قدرت سیاسی و یا ترس از افتادن به دام وسوسه های مادی و فاصله گرفتن از معنویت بوده است. به بیان مولانا:

«نردبان خلق، این ما و منی است عاقبت زین نربان افتادنی است
هرکه بالاتر رود، ابله تر است کاستخوان او بتر خواهد شکست (مثنوی، ۲۷۶۵/۴-۲۷۶۶).

از همین روی، اهل سلوک و عرفان بر حکومت و سلطنتی تأکید داشتند که در خور و شایسته «انسان کامل» است:

"زانکه لطف شاه خوب باخبر کرده بود اندر همه ارکان اثر

خوی شاهان در رعیت جا کند چرخ اخضر خاک را خضرا کند" (مثنوی، ۱/ ۲۸۱۹-۲۸۲۰)

بررسی آثار مولوی بوضوح نشان می دهد که آنها صرفاً دارای مضامین عرفانی نبوده بلکه برنامه راه انسان و شدن او هستند. یعنی مجموعه ای غنی از اندیشه ها و معارف بشری و محتوی مسائل انسان و سعادت او و سیاست و حکومت نیز مسئله ای انسانی برای انسان و شدن او هستند. از این رو، پرسشی که در اینجا رخ می نماید این است که مولانا نه صرفاً به عنوان یک عارف بلکه برتر از آن به عنوان اندیشمند انسانی و ناصح و دلسوز نوع بشر چه نگاهی به حکومت - بماهو حکومت - و رابطه اش با آدمیان دارد؟ اهمیت این پرسش آنگاه روشن می شود که غالباً تصور می شود مولانا به دلیل عارف بودنش چون برخی عارفان جامعه گریز و تک بعدی صرفاً به بعد روحی و معنوی انسان توجه داشته و رهایی و سعادت انسان را در عبادت و ریاضت محض می دیده است؛ که البته از ظاهر برخی از اشعارش چون

"پادشاهان جهان از بد رگسی بو نبردند از شراب بندگسی

ورنه ادهم وار، سرگردان و دنگ ملک را برهم زدندی بی درنگ" (مثنوی، ۴/ ۶۶۸-۶۶۹)

نیز در ظاهر مؤید آن است. در حالی که بررسی عمیق تر در آثار او نشان می دهد که این گونه نیست. بلکه او به انسان و سرنوشت جمعی مردم و تدبیر امور عمومی آنها توجهی خاص دارد و این موضوع با بررسی آثار او بخوبی روشن می شود.

مبانی سیاست و حکومت

جلال الدین محمد فرزند بهاء الدین محمد بن حسینی خطیبی بلخی معروف به مولوی یا مولانا یکی از بزرگ ترین مشاهیر عارفان، اندیشمندان و شاعران ایران و صاحبان معرفت و اندیشه در جهان بشمار می رود که منظومه هایی ادبی که مهم تر از آن دفتر اندیشه و معرفت برای انسان است و در واقع: "هدف آنها این است که در «راه تاریک و پر سنگلاخی که در پیش داریم» نوری را که بشدت نیازمند آنیم بیفشانند" (اسپریگنز، ۱۳۷۰، ۲۳۶)؛ برای انسان و اداره سرنوشت او به میراث گذاشته است. انسان هایی که در نگاه او اینگونه هستند:

خلق را چون آب دان، صاف و زلال و ندر او تابان صفات ذوالجلال

علمشان و عدلشان و لطفشان چون ستاره چرخ در آب روان (مثنوی، ۶/ ۳۱۷۳-۳۱۷۲)

مولوی زندگانی را حرکتی بی وقفه به سوی شدن و کمال می داند. استکمال تمامی آفرینش از فروترین تظاهر تا برترین تجلی و سیر تکاملی انسان و حتی جامعه را می توان در

پرتو این دیدگاه بررسی کرد. در این میدان انسان که در معنا عالم اکبر است برگزیده هستی و در این حرکت نقش و جایگاهی اساسی دارد.

پس به صورت عالم اصغر تویی پس به معنی عالم اکبر تویی (مثنوی، ۴، ۵۲۱)
 و یا: تو ز کرمانا بنی آدم شهی هم به خشکی هم به دریا پا نهی (مثنوی، ۲، ۳۷۷۳)
 در این حرکت نردبانی که انسان را آگاهانه و از روی اختیار رو به آسمان می برد «انسان کامل» یا پیر راشد است که در مراحل سلوک، مرد سفر را به سوی حقایق عالی ارشاد می کند. مولوی از اندیشمندان و محققانی است که با تکیه بر ویژگی تعیین کننده فطرت انسان، عقل، عشق و اختیار به انسان می نگرند:

"زان که کرمانا شد آدم ز اختیار نیم زنبور عسل شد نیم مار (مثنوی، ۳، ۳۲۹۱)
 لذا او مسأله حکومت و سلطنت معنوی و حجت و ولی را در هر عصری مورد توجه و تأکید قرار داده و آن را به عنوان ضرورتی حیاتی برای انسان مطرح کرده است:
 پس به هر دوری ولیی قایمست تا قیامت آزمایش دایمست ...
 مهدی و هادی ویست ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو
 او چو نورست و خرد جبریل اوست آن ولی کم ازو قنذیل اوست (مثنوی، ۲/۸۱۵ و ۸۱۸-۸۱۹)
 بر این اساس، سیاست و حکومت در نگاه او دارای بنیانهای نظری و اعتقادی است که به اختصار عبارتند از:

۱- دین گروی: در این نگرش، جهان آفریده ای است کامل بر اساس عدالت و از علم و حکمت و قدرت مطلقه خدا نشأت گرفته و تحت تدبیر ازلی، ابدی و همیشگی او قرار دارد. بر این اساس، وجود جهان امری بیهوده و عبث نیست و در حرکت متعالی به سوی اوست و انسان نیز به عنوان کامل ترین موجودی است که با دو عناصر عقل و عشق متمایز شده است و در این مسیر در حرکت و پویایی است.

حس دنیا، نردبان این جهان حس دینی، نردبان آسمان (مثنوی، ۱/۳۰۳)
 ۲- درون گرایی: در نگاه مولوی انسان دارای دو بعد درون و برون (روح و جسم) است اما در این میان انسانیت انسان را نه برون او بلکه درون و روح او می سازد. لذا اولویت از آن درون است و برون مرکب آبادسازی درون است.

"حق همی گوید نظرمان بر دل است نیست بر صورت که آن آب و گل است" (مثنوی، ۲/۱۷۶۱)

همچنین رابطه جسم و روح نیز رابطه ای سلبی است لذا مولانا گاه جسم را به "قفس" (مثنوی، ۱/۵۵۸)، "چاه تاریک" (همان، ۵/۱۷۶۵) زندان پر از دود (همان، ۳/۳۵۳۶) و... تشبیه کرده است. اما درون و دل بسی بزرگ و پر از اعجاب و معرفت است:

" این جهان خم است دل چون نهر آب این جهان حجره است و دل شهری عجاب

(مثنوی، ۸۱۰/۴)

درون گرایی مولوی او را به این باور رسانده است که عشق بسی برتر از عقل و معرفت مبتنی بر آن یقینی تر است و کمال روح در ویرانی جسم است:

راه جان مر جسم را ویران کند بعد از آن ویرانی آبادان کند

کرد ویران، خانه بهر گنج زر وز همان گنجش کند معمورتر (مثنوی، ۳۰۶/۱-۳۰۷)

بنابراین در اندیشه مولانا خداوند یکتا دارای حاکمیت مطلق بر جهان هستی و بر انسان است؛ اما انسان نیز به عنوان موجود صاحب دل و روح الهی دارای عقل، عشق، اراده و کرامت ذاتی و فطری است و لذا می تواند سرنوشت خویش را بسازد و دگرگون کند.

" پس خلیفه ساخت صاحب سینه بی تا بود شاهیش را آینه بی

پس صفای بی حدودش داد او وانگه از ظلمت ضدس بنهاد او

دو علم افراخت اسپید و سیاه آن یکی آدم دگر ابلیس راه ... " (مثنوی، ۲۱۵۳/۶-۲۱۵۵)

۳- غفلت گروهی: در دید مولانا پیشرفت عالم مادی نه حاصل آگاهی و بیداری آدمیان که حاصل غفلت آنان است لذا آبادی دنیا نتیجه علم و معرفت نیست. البته آن نتیجه جهل و ناآگاهی نیز نیست بلکه نتیجه و پی آمد غفلت و بی خبری است:

" استن این عالم ای جان غفلتست هوشیاری این جهان را آفتست

هوشیاری زان جهانست و چو آن غالب آید پست گردد این جهان " (مثنوی، ۲۰۶۶/۱-۲۰۶۷)

(۲۰۶۷)

اما این غفلت نه منفی و ناپسند بلکه برای اداره دنیای مردم ضروری و حیاتی است و از آن گریزی نیست.

" غافل هم حکمت ست و این عمی تا بماند، لیک تا این حد چرا؟

غافل هم حکمت ست و نعمت است تا نبرد زود سرمایه زدست (مثنوی، ۲۶۰۸/۴-۲۶۰۹)

۴- معنویت گرایی: این اساسی ترین بنیان نگرشی مولانا است. او معتقد است که علم و عمل حقیقی از مقوله کشف و شهود و سلطه بر وجود خود است. داستان پادشاه بخارا و فقیه یا داستان کشتیبان و نحوی نمونه ای از این نگرش را بیان می کند. در انتهای اولی چنین می سراید:

" گفت با صدر جهان چون بستدم؟ ای بسته بر من ابواب کرم

گفت: لیکن تا نمردی ای عنود از جناب من نبردی هیچ خود" (مثنوی، ۳۷۹۳/۶-۳۷۹۴)

معنویت گرایی مولوی در عرصه سیاست و حکومت او را به این دیدگاه رهنمون ساخته است که سیاست و حکومت نیز آنگاه حقیقت دارد که با معنویت عجین شود و در خدمت بندگان حق برای رساندن آنها به سعادت باشد.

۵- پادشاهی حقیقی (معنوی): رهبری مورد نظر او پادشاهی معنوی و سلطنت باطنی است. در نتیجه گاه پادشاهان را مظهر پادشاهی خدا دانسته است:

پادشاهان مظهر شاهی حق فاضلان مرآت آگاهی حق (مثنوی، ۳۱۷۴/۶)

و از همین رو، مولوی رسول الله (ص) را بارها «شاه» یا «شاهنشاه» خوانده است. برای مثال:

"راست فرموده است با ما مصطفی قطب و شاهنشاه و دریای صفا" (مثنوی، ۵۶۷/۳).

او در آغاز دفتر اول مثنوی معنوی نیز در نخستین داستان به لقب حضرت علی(ع) یعنی «مرتضی» اشاره می‌کند و او را «مولای قوم» می‌نامد.

«مرحبا یا مجتبی یا مرتضی ان تغب جاء القضا ضاق الفضا
انت مولی القوم من لا یشتهی قد ردی کلا لئن لم یتسه» (مثنوی، ۹۹/۱ - ۱۰۰)

بنابراین، مولوی در عین قائل بودن به ولایت و سلطنت، آن را پیش از هر چیز مقوله ای معنوی و باطنی می‌داند. او باور دارد که انسان دارای مقام خلیفه الهی است و حاصل این باور پذیرش ولایت است که جنبه عام دارد. ولی برای انسان کامل که ولی الله حقیقی است این ولایت خاص است چه تنها اوست که با قدرت تدبیر الهی خویش بیش از هرکس دیگر توانایی اداره و سیاست جهان هستی را دارد. مولانا در اینجا در واقع به معنایی دنباله رو بزرگانی چون بو نصر فارابی و حکیم سهروردی است.

۶- قدرت سیاسی و معنویت: در نگرش مبتنی بر معنویت، قدرت سیاسی شأنی از شوون ولایت و سلطنت معنوی و به بیان دیگر از شوون انسان کامل است. پس در این نگاه اولاً، قدرت اعم از قدرت این جهانی است؛ دوم اینکه اساس و مبنای قدرت سیاسی این جهانی و اداره امور سیاسی مردم نیز همان ولایت و سیاست باطنی و معنوی است که حقیقت قدرت را می‌سازد. "قدرت ظاهری در حقیقت صورت مجاز قدرت باطنی است" (تاجدینی، ۱۳۸۲:۳۵). اگر هم امثال مولانا برای حکومت های این جهانی و به تعبیر امام خمینی "سیاست حیوانی" (جمشیدی، ۲۰۷-۱۳۸۴-۲۰۹) که "یک بعد از سیاستی است که برای انبیا بوده است..." (امام خمینی، ۱۳۷۸/۱۳/۴۳۲) ارزشی قائل باشند. چنین ارزشی منوط به ارتباط آن با و ابتنای آن بر ولایت و سیاست باطنی و به تعبیر امام خمینی "صراط مستقیم" (همان، ۴۳۲/۱۳) است. این است که گاه مولوی حکومت و قدرت ظاهری را به گلخن (آبریزگاه) تشبیه می‌کند:

"تو ز شادی چون گرفتی طبل زن ؟ که منم شاه و رئیس گولخن" (مثنوی، ۱۰۴۴/۴).

او همچنین تعبیری دیگر چون خرقة، صیادی، اسارت، زنجیر، بندگی جهان، آذر، نردبان خلق، مردار، بردگی، عقیم، صاعقه، برق، خواب و... را برای قدرتهای این جهانی و مادی و برخی از ویژگیهای آن بکار می‌برد. برای نمونه:

آن شنیدستی که الملک عقیم قطع خویشی کرد ملکت جو زبیم (مثنوی، ۵۲۱/۵)
 و یا: "مملکت کآن می‌نماند جاودان ای دلت خفته تو آن را خواب دان (مثنوی، ۳۹۲۷/۵)
 این نگاه به قدرت سیاسی این جهانی است که با ظلم و ستم آمیخته نیست و نه
 ریاست و قدرت همراه با ستم و بیداد شقاوت و شیطانی است:
 "می بلرزد عرش از مدح شقی بد گمان گردد زمدحش متقی (مثنوی، ۲۴۰/۱)

حکومت از نظر مولانا

از دیدگاه مولانا مسأله اصلی در مطلوبیت حکومت، ماهیت و محتوای آن است. بر همین
 اساس او هرگونه حکومتی را که مبتنی بر ظلم و ستم و ناسپاسی باشد و در خدمت
 خواسته‌های نفسانی حکومت کنندگان مردود می‌شمارد. او این گونه حکومت‌ها را حکومت
 گرگ یا سگان یا زنگیان - که به اعتبار سیاهی، آن را نشانه حکومت های ناروا و ستمگر
 می‌داند:

نوبت گرگ است و یوسف زیر چاه نوبت قبط است و فرعون پادشاه
 نوبت زنگی است، رومی شد نهران این شب است و آفتاب اندر رهان (مثنوی؛ ۱۸۷۰/۶-۱۸۷۱)
 بنابر این، حکومت مطلوب مولانا به لحاظ محتوا حکومت عدل و معنویت است. او
 همچنین در مثنوی در تفسیر حدیثی از پیامبر(ص) می‌سراید:
 "چاه مظلم گشت ظلم ظالمان این چنین گفتند جمله عالمان
 هرکه ظالمتر چشم باهول تر عدل فرموده ست: بتر را بتر
 ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی از برای خویش دامی می‌کنی (مثنوی؛ ۱۳۰۹/۱-۱۳۱۱)
 او همچنین این نوع حکومت‌ها را بازتابی از آتش و دوزخ می‌داند:
 "ان چنان کز عکس دوزخ گشته‌ام آتش و، در قهر حق آغشته ام ...
 دوزخ درویش و مظلوم کنون وای انکه یابمش ناگه زبون (مثنوی؛ ۲۵۲۳/۴ و ۲۵۲۷)
 بر همین مبنا، او حکومت‌ها را دو گونه کلی می‌داند: ۱. حکومت یا سلطنت معنوی و
 باطنی (مبتنی بر عدل و معنا؛ ۲. حکومت و سلطنت ظاهری که می‌تواند با توجه به اهدافش
 برای مردم خوب یا بد تلقی شود. در نگاه مولوی حکومت شایسته حکومت باطنی و عدل
 است که شایسته و از آن انسان کامل و وارسته است. شاخص‌ها و ویژگی‌های این گونه
 حکومت به اختصار عبارتند از:

۱- عدالت؛ برای مثال مولوی می‌گوید:

شاه عادل جون قرین او شود معنی نور علی نور این بود (مثنوی؛ ۱۲۵۰/۴-۱۲۵۲)

در مورد عدالت و دادگری ابراهیم ادهم و اینکه عدالت خود نگهبان و عامل ثبات حکومت است، می‌گوید:

او همی دانست کان کو عادلست فارغست از واقعه، ایمن دل است
 عدل باشد پاسبان کام هـا نه به شب چوبک زنان بر بام‌ها (مثنوی؛ ۷۲۹/۴-۷۳۰)

۲. معنویت: عبودیت و معنویت یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حاکمان در حکومت است. چه در سایه عبودیت و بندگی حق تعالی و برخورداری از معنویت است که می‌توان سالم حکومت کرد. در واقع عبودیت برای بنده جلوه‌ای از ربوبیت حق تعالی است پس تدبیر و اداره همواره فرع بر عبودیت است. در داستان شاه و کنیزک نیز شاه را این‌گونه وصف می‌کند:

گر نبودی کارش الهام الهام او سگی بودی دراننده نه شاه
 پاک بود از شهوت و حرص و هوا نیک کرد او لیک نیک بد نما (مثنوی؛ ۲۳۴/۱-۲۳۵)

مولانا همچنین طی حکایتی حکومت باطنی و معنوی پیامبر اسلام (ص) را در برابر امیران عرب اینگونه به بیان می‌کشد:

گفت میری مر مرا حق داده است سروری و امر مطلق داده است
 قوم گفتندش که: ما هم ز آن قضا حاکمیم و داد امیری مان خدا
 گفت: لیکن مر مرا حق داد ملک داد مر شما را عاریه، از بهر زاد
 میری من تا قیامت باقی است میری عاریتی خواهد شکست (مثنوی؛ ۲۷۸۳/۴-۲۷۸۶)

۳. کمال و فضیلت: در یک عبارت کوتاه می‌توان حکومت مورد نظر مولوی را حکومت انسان کامل صاحب فضیلت اخلاقی و انسانی دانست. او چون حکیمانی مانند ابونصر و حکیم سهروردی بر حکومت انسان صاحب کمال و صاحب فضیلت تکیه می‌کند. برای نمونه در داستان شاه و کنیزک در وصف شاه و کمال وی گوید:

شاه بود و شاه بس آگاه بود خاصه بود و خاصه الله بود
 نیم جان بساند و صد جان دهد آنچه در وهم نیاید آن دهد (مثنوی؛ ۲۴۱/۱ و ۲۴۵)

علامه محمد تقی جعفری در این مورد می‌نگارد:

بنابر مضامین ابیات مزبوره که در مثنوی فراوان است، زمامداری که مورد دفاع مولانا است باید دارای شرایط زیر باشد:

۱. از خواص الله؛
۲. هم دارای ملک دنیا باشد، هم ملک دین...؛
۳. کارش مستند به الهام خداوندی؛
۴. از شهوت و حرص و هوا پاک و منزّه؛
۵. سلطنت او از ذاتش بچوشد نه مستند به عوارض قدرت مانند مخزن و لشکر؛

۶. خوی خداوندی را دارا باشد؛
۷. از خواص سلطنت رسمی بری و بر کنار باشد؛
۸. چنان ظلم و ستم را ریشه کن نماید که از هیچ کس ناله و آهی بر نیاید و یارب یارب مردم به آسمان‌ها نرود (جعفری، بی تا، ۱۴۱-۱۴۲).
۹. دانش و تدبیر، مولوی در جای جای آثار خود با ضروری شمردن دانش و تدبیر برای حکومت از جهل و نابخردی حاکمان انتقاد کرده است. برای نمونه:
- چون که بی تمیزیان مان سرورند صاحب خر را به جای خر برند (مثنوی؛ ۲۵۴۵/۵)

مردم در نگاه مولانا

مولوی نسبت به انسان و مردم (خلق) دارای دیدی مثبت و سازنده است. او انسان را برترین مخلوق حق تعالی و جانشین و امانتدار خدا در زمین می‌داند. در نگاه او: "جهان هستی، محوری به عظمت انسانی ندارد..." (جعفری، بی تا، ۱۹۸). او اسم اعظم الله و صاحب تاج کرمن، گلگونه هستی، دریا، ماه تابان، کان هر خوشی، جوهر هستی و ... است.

ای همه دریا چه خواهی کرد نم	وی همه هستی چه می جوئی عدم
ای مه تابان چه خواهی کرد گرد	ای که خور در پیش رویت روی زرد
تو خوشی و خوب و کان هر خوشی	پس چرا خود منت باده کشی
تاج کرمناست بر فرق سترت	طوق اعطیناک آویز بـــــــت
جوهر است انسان و چرخ او را عرض	جمله فرع و سایه اند و تو غرض... (مثنوی؛ ۳۵۸۱-۳۵۷۰/۵)

مولوی در مورد شان انسان گوید:

آدمی اسطرلاب حق است... همچنانکه این اسطرلاب مبین آینه افلاک است وجود آدمی که «ولقد کرمن بنی آدم» (قرآن؛ اسراء / ۷۰) اسطرلاب حق است چون او را حق به خود عالم و دانا و آشنا کرده باشد... (فیه مافیه، ۱۳۸۲، ۲۲۵-۲۲۷).

انسان با گوهر عقل و عشق و اختیار سرشته شده است و دارای فطرتی الهی و خداگونه و اراده‌ای بس عجیب است. از همین روی او امانتدار و جانشین خدا در زمین است:

پس خلیفه ساخت صاحب سینه یی تا بود شاهیش را آینه یی

پس صفای بی حدودش داد او وانگه از ظلمت ضدش بنهاد او... (مثنوی؛ ۲۱۵۵-۲۱۵۳/۶)

بر همین اساس، مردم دارای طبیعت و سرشت نیک و خیر هستند. آنان همانند آب زلال پاک و پاکیزه هستند هر چند گاه «رودخانه زلال وجود خود را تیره می کنند» (تاجدینی، ۱۳۸۲،

۵۳. به زبانی دیگر جانهای انسان ها چونان هوا لطیف و پاک است اما خود با گرد گناه آن را غبارآلود و تیره می سازند و آنگاه هست که گوهرهای وجود آنها به نظر نمی آید.

زان که مردم هست همچون آب جو چون شود تیره نبینی قعر او
قعر جو پر گوهر ست و پر ز در هین مکن تیره که هست اوصاف حر
جان مردم هست مانند هـوا چون به گرد آمیخت ، شد پرده سـما
(مثنوی؛ ۲۴۸۲/۴-۲۴۸۴)

مردم در عین اینکه در اساس آفرینش و خلقت با هم برابرند اما در استعدادها نابرابرند. در واقع آدمیان همانند کانه‌ها و معادن هستند و لذا استعدادهایشان گوناگون است.

سر الناس معادن داد دست که رسول آن را پی چه گفته است
در یکی کان زر بی اندازه درج و آن دگر دخلش بود کمتر ز خرج (مثنوی؛ ۷۴۲/۶-۷۴۳)
البته این به معنای آن نیست که در حقوق انسانی و اجتماعی قائل به نابرابری بر این اساس باشیم. بلکه انسان ها در حقوق و در برابر قوانین شرع و غیر شرع با هم برابرند. اما در اصل باید به درون و باطن انسان ها نگریست و معیار تفاوت و نابرابری را در آنجا یافت. برای نمونه:

" احمدا نزد خدا این یک ضریر بهتر از صد قیصر ست و صد وزیر
معدن لعل و ، عقیق مکتنسس بهتر است از صد هزاران کان مس
احمدا اینجا ندارد مال سود سینه باید پر ز عشق و درد و دود (مثنوی؛ ۲۰۷۶/۲-۲۰۷۹)

رابطه حکومت با مردم

مولوی در تبیین رابطه حکومت حقیقی که همان حکومت باطنی و مبتنی بر عدل و داد است با مردم از تمثیل‌هایی چون "شبان و گوسفند"، "روح و جسم"، "معلم و کودکان" و... استفاده می‌کند. در نگاه او رهبران حقیقی جامعه یعنی انسان‌های کامل و صاحب فضیلت به مثابه شبان مردم هستند. او این تمثیل را چونان بسیاری از اندیشمندان دیگر از حدیث مشهور پیامبر (ص) که می‌فرماید:

" کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة " (مجلسی؛ ۱۴۹۴:ق: ۳۸۷۲/) همه شما نگهبانید و همه شما نسبت به مردم مورد بازخواست قرار می‌گیرید؛ گرفته است:

"کلکم راع نبی چون راعی است خلق مانند رمه او ساعی است ...
گر زند بانگی زقهر، او بر رمه دل زمهرست آن، که دارد بر همه" (مثنوی؛ ۴۱۴۸-۴۱۴۶/۳)
در نگاه عارفان شبان مظهر رحمت و شفقت است. آنان گویند: " خداوند در حدیثی قدسی، انتخاب حضرت موسی (ع) به نبوت را مهر وی بر گوسفندانش بیان کرده است. عرفا این

حدیث را در کتاب‌هایشان مورد بحث‌های عارفانه قرار داده اند و نتیجه گرفته اند که اولیا شفقت فراوان بر خلق دارند" (تاجدینی، ۱۳۸۲، ۴۷).

در این نگرش حکومت «رعایت» و حاکم «راعی» و مردم «رعیت» می‌باشند. باید دانست که این سه کلمه نیز از ریشه «رعی» می‌آیند که در اصل به معنی مراقبت و نگهداری از حیوان، غذا دادن و رسیدگی به آن می‌باشد (راغب، ۱۹۸۰، ۱۴۰۴). این واژه در اصطلاح سیاسی به معنی نگهداری، پاسداری، مراقبت و سیاست آمده است. مثلاً:

«(رعی الامیر رعیته رعایه)» پادشاهان (امیر) ملت خود را پاسداری و حمایت کرد (البستانی، ۱۳۶۲، ۱۹۶). «و جعل الرعی و الرعاء لل حفظ و السیاسه» (راغب، همان، ۱۹۸) (و واژه‌های رععی و رعاء برای حفظ و سیاست جعل شده است). «(الرعی) ایضا الحکومه و السیاسه ... (الرعايه) ... به معنی ملاحظه و تدبیر ... (الشرقی، ۱۳۶۶، ۱۷۶۲).

با توجه به بحث لغوی بالا در می‌یابیم که یکی از معانی اصطلاحی "رعی" نگهداری، مراقبت، پاسداری، حفاظت و سیاست است و راعی به مفهوم سیاستمدار، مدیر، مدبر و نگهدار و هادی و مراقب می‌باشد و هر نگهداری راعی است: «و یسمی کل سائنس لفسه او لغيره راعياً ...» (راغب، ۱۹۸).

(و هر سیاستمدار و سائسی خواه بر نفس خویشتن مراقبت و راهبری داشته باشد و خواه بر دیگران «راعی» نامیده می‌شود).

جالب توجه است که کاربرد واژه «رعایت» به معنی «سیاست» در زبان عربی سابقه ای بسیار طولانی دارد. بر این اساس، رعیت نیز همان امت، ملت یا هر چیزی است که تحت مراقبت و فرمانروایی قرار می‌گیرد و رعایت به مفهوم نگهداری، سیاست و راهبرد است. در نگاه مولوی شبانی نوعی امتحان برای رهبری است تا تجربه و آبدیدگی فرد در مهرورزی و شفقت نسبت به زیر دست مشخص شود. آنگاه اگر فرد در این امتحان سربلند بیرون آمد و دچار استبداد و ستم و هواپرستی نگردد؛ در عین بر خورداری از کمال لیافت، رعایت و مراعات از مردم را نیز می‌یابد. در واقع چوپانی مرحله ساخته شدن انسان برای مدیریت سیاسی و دینی است. به زبان مولانا:

"مصطفی فرمود خود، که هر نبی کرد چوپانیش برنا یا صبی

بی‌شبانان کردن و ان امتحان حق ندادش پیشوایی جهان" (مثنوی، ۳۲۸۷/۶-۳۲۸۹)

تمثیل معلم و کودکان یا پیر و طفلان نیز از سوی او برای بیان این رابطه آمده است که بیانگر دو مساله اساسی است. یکی نقش تربیتی و سازندگی پیر و مرشد و معلم و دوم این که پیر و معلم نسبت به متعلمان دلسوز و مهربان هستند. پس اگر در تمثیل شبان و گوسفند بر رحمت و رعایت و تدبیر تأکید می‌شود در این تمثیل بر دلسوزی و نقش سازندگی و

پرورشی و آموزشی حکومت تأکید می‌شود. باید دانست که لازمه آموزش و پرورش تساهل و محبت و رحمت و صبر است. در فیه مافیه می‌گوید:

" حق تعالی به اولیا چنان شرح صدر و حوصله ای داده است که از صد کثری و ناراستی مبتدی تنها یک کزی زا به او گوشزد کنند تا او نرمد و به تدریج به راه آید و باقی کزیهایش را می‌پوشانند و حتی او را ستایش نیز کنند، چنانکه معلم وقتی به شاگرد نگاه می‌کند... با او مدارا می‌کند و حتی بدو آفرین و احسنت می‌گوید... " (فیه مافیه، ۱۳۸۲، ۱۳۰).

تأثیر بنیادین حکومت بر مردم

یکی از مباحث مهم حکومتی در اندیشه مولوی تأثیراتی است که بر مردم یک جامعه بر جای می‌گذارد. از این بعد حکومت در تعامل با مردم قرار دارد و ابزار یا دستگاهی است برای تحقق اهداف اجتماعی و سیاسی آنان. بنابراین نمی‌تواند مورد توجه آنان قرار نگیرد و بر روی نوع نگرش و گفتار و کردار آنان تأثیر نگذارد. حکومت نه در خلأ بوجود می‌آید و در خلأ به کار خویش ادامه می‌دهد بلکه امری انسانی و اجتماعی و سیاسی است که در ارتباط با مردم و به دست آنان بوجود می‌آید و عمل می‌کند. مولوی برای بیان رابطه تأثیر پذیری مردم از حکومت و حاکمان از تمثیل "حوض و لوله‌ها" بهره می‌گیرد. بدین معنا که همانگونه که آب از حوض به سوی لوله‌ها و در آنها جاری و روان می‌شود به همان سان خلق و خوی و خصیوصیات حاکمان و رهبران نیز در وجود جامعه ساری و جاری می‌شود:

ز آنکه لطف شاه خوب با خبیر	کرده بود اندر همه ارکان اثر
خوی شاهان در رعیت جا کند	چرخ اخضر خاک را خضرا کند
شه چو حوضی دان و هرسو لوله‌ها	وز همه اب روان چون گوله‌ها...
ور دران حوض، آب شور است و پلید	هر یکی لوله همان آرد پدید
ز آنکه پیوسته است هر لوله به حوض	خوض کن درمعنی این حرف، خوض
لطف شاهنشاهی جان بی وطن	چون اثر کرده ست اندر کل تن
لطف عقل خویش نهاد خوش نسب	چون همسه تن را در آرد در ادب

(مثنوی؛ ۲۸۱۹/۱-۲۸۲۶)

در این نگاه مردم به دین و روش حاکمان و حکومت می‌روند. حکومت خوب و رهبران متعالی انسان‌های با فضیلت می‌سازند و حاکمان ستمگر و مستبد نیز مردمی خودخواه و خود رأی. در اینجا می‌توان گفت که مولانا دنباله رو حکیمانی چون فارابی، ابن سینا و خواجه نصیر است که بر مبنای نوع رهبری جامعه و مدینه به بررسی و تقسیم بندی و بیان مدینه‌ها

می‌پردازند (ر.ک. فارابی، ۱۹۹۵). این موضوع به مثلی رایج تبدیل شده است که می‌گوید: الناس علی دین ملوکهم.

تمثیل روح و بدن (جسم) نیز تا حدودی بیانگر تأثیر عظیم حکومت بر مردم است. چه بدن و جسم به مراتب بیش از آنکه روح را تحت تأثیر قرار دهد خود از آن اثر می‌پذیرد. البته مولوی به بعد دیگر مسأله یعنی انتساب حکومت به مردم یک جامعه و تأثیر آن از مردم نیز توجه دارد. برای مثال مطرح می‌سازد که دون صفات از حکومت های بد و رهبران مستبد و ستمگر (سگان و گر به ها و...) پیروی می‌کنند و به آنها دلخوش هستند. برای مثال می‌گوید:

" آن سگان را این خسان، خاضع شوند شسیر را عارست کو بگروند... " (مثنوی؛ ۳۰۰۲/۳)

مولوی در ادامه این ابیات به مذمت مردمی می‌پردازد که با زبونی حکومت ستمگران مستبد را گردن می‌نهند. او چنین حکومتی را شایسته چنین مردمی می‌داند:

" رو به پیش کاسه لیس ای دیگ لیس توش خداوند و، ولی نعمت نویس " (مثنوی؛ ۳۰۰۷/۳)

بنابراین پیوند حکومت و حاکمان با مردم، پیوندی عمیق، عاطفی و اعتقادی است. از منظر مولوی حکومت معنوی و باطنی براساس عشق و اعتقاد متقابل و دو جانبه مردم و رهبری صالح انسان کامل ایجاد می‌شود. بر این اساس در نگرش مولوی رابطه مردم با حکومت مطلوب شامل موارد زیر است:

- ۱- آگاهی و نصیحت دوجانبه؛ ۲- مشارکت و همگامی دوجانبه؛ ۳- نظارت و مراقبت؛ ۴- تأثیر و تأثر متقابل و دوجانبه؛ ۵- اتکاء متقابل و دو جانبه.

مسئولیت و وظایف حاکمان در برابر مردم

شاید بتوان کلیت مسئولیت یک حکومت را در برابر مردم با خصلت مردمی بودن بیان کرد که در اصل به معنای این است که حکومت به لحاظ شکل‌گیری و ایجاد دارای مشروعیت و مقبولیت مردمی باشد. همچنین از لحاظ ادامه و استمرار باید بر اعتماد مردم استوار شود. حکومت مردمی به لحاظ اهداف و کار ویژه‌ها نیز باید در خدمت مردم باشد و تأمین مصلحت عمومی را در سرلوحه برنامه‌ها و عملکرد خود قرار دهد. بنابراین، مردمی بودن حکومت هم در استمرار است، هم در اهداف و مقاصد و هم در کارکرد و مسئولیت‌ها. مردمی بودن حکومت به صراحت در آثار مولوی مورد توجه قرار گرفته است. لذا او به دادن حکومت از سوی مردم اشاره دارد:

"آن خداوندی که دادندت عوام باز بستانند از تو همچو وام (مثنوی؛ ۲۷۷/۴)

در این بیت مولانا حکومت و قدرت سیاسی را متکی به مردم دانسته و آن را چونان وامی می‌داند که مردم (عوام) در اختیار حاکمان قرار داده‌اند و هر گاه بخواهند آن را باز پس می‌گیرند. برخی از مسئولیت‌های حکومت در برابر مردم بر اساس نظر مولوی به اختصار عبارتند از:

۱- اقدام و عمل بر مبنای خشنودی خدا؛

۲- مدارا، تساهل و تسامح با مردم؛ در دید مولوی حکومت باید مظهر رحمت و لذا در برخورد با مردم دارای تساهل، مدارا و گذشت باشد و " رعایت اضعف مراتب را بکند" (تاجدینی، ۱۳۸۲:۷۳)؛ زیرا افراد همه دارای یک درک و یک توان نیستند. بعلاوه آنان چونان مرغان خاکی هستند که توانایی شنا کردن در بسیاری از دریاها و حقایق را ندارند. اما مدارا و تساهل حاکمان می‌تواند در آنها توانایی و شوق و درک ایجاد کند. او گوید:

" مر بدان را ستر چون حلیم خدا خُلُق او بر عکس خلقان و جدا (مثنوی؛ ۳۳۷۳/۶)
 گر پلیدم، ور نظیفم، ای شهان! این نخوانم، پس چه خوانم در جهان ...
 آب دارد صد کرم، صد احتشام که پلیدان را پذیرد و السلمام
 (مثنوی؛ ۱۹۶/۶ و ۱۲۰۱)

۳- مهرورزی و رحمت در برابر مردم؛ حکومت مظهر خدمت به مردم و نسبت به آنان مظهر رحمت و مهرورزی است و حاکم نسبت به آنان باید چون پدری مهربا یا پیری دلسوز باشد به گونه‌ای که مظهر شاهی حق تعالی باشند:

پادشاهان خو کنند از مصلحت لیک رحمت شان فزونست از عنت

شاه را باشد که باشد خوی رب رحمت او سبق دارد بر غضب (مثنوی؛ ۳۴۳۵-۳۴۳۶/۴)
 او بر آن باور است که رهبران مسئول خون و ستم‌دیدگی مظلومان هستند و آه و کوشش آنان سرانجام به سرنگونی حکومت منجر خواهد شد:

کشته یی و خونشان در گردنت تا چه آید بر تو زین خون خوردنت (مثنوی؛ ۲۳۳۳/۴)

۴- تحقق عدالت و قسط در جامعه؛ عدالت؛ نه تنها یک اصل بنیادین و رکن مهم حکومت است که تعیین کننده سیاست جامعه می‌باشد بلکه مهم ترین هدف و مقصد حکومت است. لذا حکومت باید تحقق عدل و قسط و داد را در سرلوحه برنامه های خویش قرار دهد. مولوی می‌گوید:

شاد آن شاهی که او را دستگیر باشد اندر کار چون آصف وزیر

شاه عادل چون قرین او شود معنی نور علی نور این بود (مثنوی؛ ۱۲۵۰/۴-۱۲۵۱)
 او همچنین در بیان و معرفی یکی از نمونه های ایده آل حکومت مورد نظر خویش یعنی حکومت حضرت سلیمان پیامبر (ع) می‌سراید:

"ملک زان داده ست ما را کن فکان
تا به بالا بر نیاید دودها
تا نلرزد عـرش از ناله یتیم
تا نگردد مضطرب چرخ و سها
در مورد عدالت و دادگری ابراهیم ادهم و اینکه عدالت خود نگهبان و عامل ثبات حکومت است نیز گوید:

"او همی دانست کآن کو عادلست
عادل باشد پاسبان کام هـا
او همچنین به شدت ستم و اجحاف و بیداد را مورد حمله و نکوهش قرار می دهد. برای مثال:

"آنکه سرها بشکند او از علو
رحم حق و خلق ناید سوی او" (مثنوی: ۱۸۵۸/۴)
۵- مقابله با جباران و ستمگران؛ در نگاه مولوی حکومت - حتی در قالب ظاهری آن وسیله و ابزاری است برای از بین بردن جباران و مستبدان مسلط بر دوش مردم و ستمگران. او در اینجا پادشاهان را به "باب صغیر" تشبیه می کند و آن بابی بود که حضرت موسی (ع) ساخت تا جباران و گنهکاران بنی اسرائیل از آن در وارد شوند و خود را بشکنند و توبه نمایند. پس پادشاهان و حاکمان همان باب صغیری هستند که باعث شکستن جباران و ستمگران می شود:

"ساخت موسی قدس در باب صغیر
زآنکه جباران بدند و سر فـراز
انچنانکه حـت ز لحم و استخوان
از شهان باب صغیری ساخت هان
اهل دنیا سجده ایشان کنند
چونکه سجده کبریا را دشمنند...." (مثنوی: ۳۰۰۰/۳-۳۰۰۴)

۶- خدمت‌گزاری؛ فلسفه وجودی و شأن اصلی حکومت شایسته و مطلوب خدمت‌گزاری به مردم و تلاش و کوشش برای آنان است. زیرا حکومت یک ابزار و نهاد اجرایی برای تأمین دین و دنیای مردم است.

"تاج از آن اوست، آن ما کمر
وای او کز حد خود دارد گذر" (مثنوی: ۵۳۴/۵)
می توان گفت که در یک حکومت صالح خدمت‌گزاری در جهت رسیدن تمام اقشار جامعه به حقوق حقه خود و تحقق آزادی، استقلال، رفاه، توسعه سیاسی و رشد اقتصادی جامعه است.

۷- نصیح و انتقاد‌پذیری و دوری از استبداد؛ در دید مولانا خودرأیی و استبداد، عجب و غرور، چاپلوسی و پذیرس چاپلوسان و مرید بازی، خودمحوری، تکبر و استکبار برای حاکمان

مجوم و نشانه ضعف و ناتوانی آنهاست. او مستبدها را سرزنش می‌کند که چرا انتقادهای را نمی‌پذیرند:

سروری چون شد دماغت را ندیم هر که بشکستت، شود خصم قدیم (مثنوی؛ ۳۴۶۶/۲)
چقدر نارواست برای یک سیاستمدار و حاکم که هر که از او انتقاد کرد و غرورش را شکست با او دشمنی ورزد و طردش نماید و در پی انتقام باشد:

چون خلاف خوی تو گوید کسی کینه‌ها خیزد تو را با او بسی
که مرا از خوی من بر می‌کند مر مرا شاگرد و تابع می‌کند

(مثنوی؛ ۳۴۶۷/۲-۳۴۶۸). او همچنین چاپلوسی از رهبران و حاکمان را به زهر تشبیه می‌کند: هر که را مردم سجودی می‌کنند زهر اندر جان او می‌آکنند (مثنوی؛ ۲۷۴۴/۴). او گاه با لحنی تحقیر آمیز و کوبنده مرید بازی و چاپلوسی و طمع ورزی برای حاکمان را به قبله قرار دادن محل ادرار (مستراح) تعبیر می‌کند:

"ساخت سرگین دانکی، محرابشان نام آن محراب، میر و پهلوان" (مثنوی؛ ۳۰۰۰/۳)
مولانا همچنین مشورت را یکی از اصول مهم اخلاقی و سیاسی - اجتماعی می‌داند و برای پرهیز از تکبر و استبداد و پشیمانی بر آن تأکید دارد:

ورچه عقلت هست با عقل دگر یار باش و مشورت کن ای پدر

با دو عقل از بس بلاها وارهی پای خود بر اوج گردونها نهی (مثنوی؛ ۱۲۶۳/۴-۱۲۶۴)
۸- تواضع و فروتنی در برابر مردم بویژه اهل معرفت و اندیشه و پاکی‌ها؛ یک حکومت صالح و شایسته موظف است که در تعزیز و بزرگداشت مردم بکوشد و بویژه صاحبان فضیلت را به فراخور آنان ارج نهد. در حالی که در حکومت‌های غیر انسانی و استبدادی به دلیل آنکه اهل معرفت و اندیشه حقایق را در می‌یابند و انتقاد می‌کنند و خواهان اصلاح حکومتند، اینان مطرود یا در رنج و سختی هستند. و این مهمترین ایراد وارد بر یک حکومت است:

ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند در خرابی اهل دل جـد می‌کنند

ان مجاز است این حقیقت ای خران نبست مسجد جز درون سروران

... تا دل مرد خدا نآمد به درد هیچ قرنی را خدا رسوا نکرد (مثنوی؛ ۳۱۰۹/۲-۳۱۱۲)

و در بیانی دیگر:

چون قلم در دست غداری بود بی گمان منصور بر داری بود

چون سفیهان راست این کار وکیا لازم آمد یقتل—ون الانبیاء (مثنوی؛ ۱۳۹۹/۲-۱۴۰۰)

۹- پرورش و تربیت و ارشاد و هدایت؛ حکومت در اندیشه و دید مولوی تنها نهادی نیست که دنیای مردم را تأمین می‌کند بلکه و بسی مهم تر از آن هدف حکومت پرورش معنوی مردم

و رساندن آنها به کمال و سعادت است. برای مثال مولوی یکی از اهداف حکومت امیر مومنان علی (ع) را تعلیم و آموزش حکومت داری به دیگران می داند:

ز آن به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم تا امیران را نماید راه و حکم
تا امیری را دهد جانسی دگر تا دهد نخل خلافت را ثمر (مثنوی: ۳۹۴۶-۳۹۴۷)

۱۰- صداقت و راستی با مردم و دوری از نفاق و ناراستی؛ یکی از صفات بنیادین حکومت و حکومتداران، صفت صدق و راستی و دوری از نفاق و ناراستی است. البته صدق در نزد مولوی گاه به معنای فنا و نیستی خود و به هیچ نینگاشتن و هیچ ندیدن خود است، ولی به معنای راستی محض و دوری از برخورد دو گانه با دیگران نیز می باشد.

" گفت صدق دل نباید کار را ورنه یاران کم نیاید یار را (مثنوی: ۴۹۷/۶)
و: گفت پیغمبر نشانی داده است قلب و نیکو را محک بنهاده است...
دل نیارآمد به گفتار دروغ آب و روغن، هیچ نفروزد فروغ
در حدیث راست، آرام دل است راستی ها دانه دام دل است (مثنوی: ۲۷۳۳-۲۷۳۶)

نتیجه

مولانا جلال الدین محمد بلخی اندیشمندی بزرگ است که به مسائل اساسی انسان و سرنوشت او توجه داشته و از آنجا که سیاست و حکومت مهم ترین مسأله انسان است؛ وی آن را در قالب مباحث متعدد نظم و نثر مورد تأمل قرار داده است. او با توجه به جایگاه انسان در آفرینش، وی را برترین آفریده حق تعالی و جانشین و امانتدار او در زمین می داند و تحت تأثیر تعالیم قرآن و سنت که بیشترین تأثیر را بر اندیشه و بینش او داشته است قائل به اداره امور دین و دنیای مردم به بهترین روش ممکن می باشد. او در این راستا سلطنت و حکومت معنوی را که مبتنی بر معرفت الهی و خودسازی و کمال است به عنوان حکومت مطلوب و صالح برای اداره جامعه مطرح می سازد و حاکم حقیقی را انسان کامل یا ولی خدا در هر دورانی می داند. حکومت انسان کامل یا ولی الله از نظر او مظهر شاهی خداوند متعال است و نمونه عینی چنین حکومتی در زمین حکومت حضرت محمد (ص) می باشد. پس حکومت مورد نظر او ایده آلی ناشدنی نیز نمی باشد زیرا پس از پیامبران نیز اولیا توانایی تحقق چنین حکومتی را که در اصل حکومت بر دلهاست دارند. چنین حکومتی از چهار رکن عدالت، معنویت و عبودیت، کمال و فضیلت و دانش و تدبیر بر خوددار است. در مقابل، معیار خوبی حکومت‌های ظاهری آن به اندازه نزدیکی اش به حکومت باطنی و معنوی است. یکی از مهم ترین مسائل حکومتی ارتباط حکومت و مردم است که مولوی در قالب تمثیل‌های گوناگون چون شبان و

گوسفندان و... به آن پرداخته است. او این رابطه را رابطه نگهبانی، پرورشی و رحمت می داند، نه رابطه قیومیت و سلطه و فرمان دادن.

مولانا بویژه بر تأثیر بنیادین حکومت بر مردم نیز توجه دارد و در این راستا با تشبیه نسبت حکومت و مردم به و «روح و جسم» و «حوض و لوله ها» و ... به تأثیر و تأثر دو جانبه این دو می پردازد. بر این اساس، او وظایف حکومت در برابر مردم چون تسامح و مدارا، رحمت و مودت، تحقق عدالت، خدمتگزاری، نصیحت و انتقاد پذیری، تهذیب و پرورش را ارج می نهد.

منابع و ماخذ:

الف. فارسی:

۱. ارسطو، (۱۳۶۴)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت های کتابهای جیبی، چاپ دوم.
۲. اسپرینگز، توماس (۱۳۷۰)، فهم نظریه های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات آگاه، چاپ دوم.
۳. الشرفی، محمد علی (۱۳۶۶)، قاموس نهج البلاغه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۲.
۴. افلاطون، (۱۳۶۸)، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
۵. امام خمینی، (۱۳۷۸)، صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمین، چاپ اول، ۲۲ ج.
۶. البستانی، فؤاد افراهم (۱۳۶۲)، فرهنگ جدید عربی - فارسی، ترجمه محمد بندر ریگی، تهران: انتشارات اسلامی، چاپ چهارم.
۷. تاجدینی، علی (۱۳۸۰)، قدرت سیاسی در اندیشه مولانا، تهران: انتشارات روز نامه سلام.
۸. جعفری، محمد تقی (بی تا)، مولوی و جهان بینی ها، تهران: انتشارات بعثت، ج سوم.
۹. جمشیدی، محمد حسین (۱۳۸۴)، اندیشه سیاسی امام خمینی، تهران: پژوهشگاه امام خمینی و انقلاب اسلامی، ج اول.
۱۰. راشد محصل، محمد رضا (۱۳۸۰)، پرتوهای از قرآن و حدیث در ادب فارسی، مشهد: آستان قدس رضوی، ج اول.
۱۱. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (۱۴۰۴ هـ)، المفردات فی غریب القرآن، تهران: مطبوعه خدمات چاپی.
۱۲. زمانی، کریم (۱۳۸۵)، میناگر عشق، تهران: نشر نی، ج چهارم.
۱۳. عالم، عبد الرحمان (۱۳۷۵)، بنیادهای علم سیاست؛ تهران: نشرنی، چاپ اول.
۱۴. غزالی، (امام) محمد (۱۲۸۳ق)، فضائح الباطنیه، قاهره: الدار الغرمیه للطباعه والنشر.
۱۵. فارابی، ابو نصر (۱۹۹۷)، آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها، قدم له و علق علیه و شرحه: علی بوملحم، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
۱۶. قرآن کریم
۱۷. کاشفی، ملا حسین (۱۳۴۴)، لب لیب مثنوی، تهران: مطبوعاتی افشاری.
۱۸. ماوردی، ابوالحسن (۱۴۰۶ق)، الاحکام السلطانیه والولایات الدینییه، قاهره: مکتب الاعلام الاسلامی،
۱۹. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ هـ)، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۱۰ جلد.
۲۰. محمدی، کاظم (۱۳۸۶)، فهم زبان مولانا، تهران: انتشارات نجم کبری، ج اول.
۲۱. مولوی بلخی، جلال الدین محمد (۱۳۸۲)، قیه ماقیه، با مقدمه و تصحیح حسین حیدر خانی، تهران: انتشارات سنائی، ج سوم.
۲۲. _____، جلال الدین محمد (۱۳۷۸)، دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، مقدمه جواد سلماسی زاده، تهران: انتشارات اقبال، ج دوم، ۷.

۲۳. _____، جلال الدین محمد (۱۳۷۳)، *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون، به اهتمام نصر الله پور جوادی، تهران: انتشارات امیر کبیر، چ دوم، ۴ ج.
۲۴. یاسپرس، کارل (۱۳۷۷)، *عالم در آینه تفکر فلسفی*، ترجمه محمود عبادیان، تهران: نشر پرسش، چاپ اول.

ب. خارجی:

1. Taylor, Charles (1967), "Neutrality in Political Sciences in Laslette and Ranciman" in: **Philosophy, Politics and Society**, N.Y.